

بررسی فقهی و حقوقی اقاله

سید محمد موسوی بجنوردی^۱

چکیده: نگارنده ابتدا عقود معین و نامعین را تعریف کرده و به ماده ۱۰ قانون مدنی که معرف این قسم از عقود می‌باشد، استناد نموده است. سپس در این باره که آیا اقاله فسخ است یا یک معامله جدید و یا اینکه ماهیت حقوقی اقاله عقد محسوب می‌شود و یا ایقاع بحث و بررسی کرده است. در این باره به موجب ماده ۲۸۳ قانون مدنی، اقاله را عقد شمرده و آن را معامله ندانسته است. برخلاف فقه اسلامی، اقاله را وسیله انحلال عقد شناخته، در حالی که قانون مدنی آن را وسیله سقوط تعهد معرفی کرده است. همچنین شرایط صحت اقاله بین فقهای عظام و حقوقدانان در مورد دو شرط قصد و رضا و اهلیت طرفین که مورد اتفاق همگان است، بحث شده و مشروعیت جهت را، در اقاله، همانند معاملات دیگر لازم دانسته است و در این باره به آیه شریفه «و لا تعاونوا علی الاثم و العداوان» که عام و شمول می‌باشد، یعنی اعم از معامله و غیر آن، استناد نموده و مقتضیات اقاله را بررسی کرده است.

۱. استاد دانشگاه تربیت معلم و مدیر گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.

در پایان نگارنده، نظریه قیمت زمان اقاله را صائب دانسته چون با منطق حقوقی انطباق بیشتری دارد. بدین معنا که چنانچه یکی از متعاملین در عوض مربوط به خود تصرفی کرده که سبب کاهش قیمت آن باشد، در زمان اقاله وی موظف است عین مال را به مالک پیش از عقد، مسترد و تفاوت قیمت آن را که در زمان اقاله، از تفاضل قیمت مورد معامله در دو حالت قبل از تصرف و بعد از آن حاصل می‌شود به عنوان مابه‌التفاوت به او پرداخت کند.

کلید واژه: اقاله، عقود معین، عقود نامعین، مالکیت فی الذمه، تعهد، فسخ، مسئولیت.

مقدمه

انسان طبعاً موجودی مدنی است. به اعتبار همین خصیصه ذاتی، همواره انسان گرایش به حیات اجتماعی دارد و مبنای این تمایل به زندگی اجتماعی، نیازمندیهای متنوع مادی، معنوی و عاطفی اوست. حواجی و ضروریاتی که با گذشت زمان و تعدد و تکثر نفوس بر دامنه آن افزوده می‌شود، تا جایی است که جوامع انسانی و افراد متشکله آن را به مثابه اعضا و جوارح یک ارگانسیم زنده واحد، به تشریک مساعی و تبادل و تعامل واداشته است. از جمله مسائل تبادل و تعامل انسانی در بعد اقتصادی، قرارداد و عقد مالی است. انسان از گذشته دور با این وسیله آشنا بوده، منتهی بدو به صورت ساده و مالاً، خاصه در دهه‌های اخیر، به شکل پیشرفته و پیچیده به گونه‌ای که تا مدت‌ها، عقود خاصی مورد استفاده بود که در حقوق جدید اصطلاحاً از آنها به «عقود معین» نام برده می‌شود، لیکن بعداً دسته دیگری از عقود که از آنها به «عقود نامعین» یاد می‌شود، ابداع گردیده که ماده ۱۰ قانون مدنی کشورمان معرف این قسم از عقود است.

عقود جمع کلمه عقد و کلمه عقد از حیث لغوی به معنی گره و گره زدن و بستن است. معنی لغوی آن با معنی اصطلاحی آن کاملاً سازگار است، زیرا از نظر اصطلاحی عقد عبارت است از: تلاقی دو یا چند اراده که نتیجه آن تملیک مالی یا تعهد به انجام یا ترک عملی است.

عقد علاوه بر معین و نامعین بودن از نظر میزان الزام متعاقدین به وفاداری نسبت به آن نیز به چند دسته تقسیم می‌گردد: عقد جایز، عقد لازم و عقدی که نسبت به یک طرف لازم و نسبت به طرف دیگر جایز است، مانند رهن.

عقد جایز، عقدی است که در آن هر یک از طرفین هرگاه اراده کند، می‌تواند آن را منحل نماید. اما عقد لازم، چنین خصوصیتی ندارد و اراده یکی از طرفین عقد به تنهایی در انحلال آن مؤثر نمی‌باشد، مگر در صورت وجود علتی قانونی، یعنی برای از بین بردن آن تراضی متعاقدین ضروری است. بنابراین متعاملین علاوه بر اینکه می‌توانند عقد لازم را به جهات و دلایل قانونی مانند خیار غبن، شرط و غیره منحل کنند، از طریق توافق و تراضی متعاملین نیز می‌توانند آن را بر هم زنند که به این عمل آنها در اصطلاح حقوقی اقاله گفته می‌شود. اقاله به عنوان وسیله‌ای جهت تنظیم روابط متعاملین و متعادل کننده منافع و مصالح آنها و یکی از موضوعات کهن حقوقی به شمار می‌رود که واجد مبنای عقلی و عرفی است. در اسلام روایات زیادی در استحباب اقاله وجود دارد که از همان اوایل تدوین کتب فقه آن را در آداب تجارت آورده‌اند و چون از مسائل مبتلا به مردم بوده لذا فقها نیز سعی در حل مسائل آن داشته‌اند. قانون مدنی اقاله را به صراحت تعریف نکرده، اما از مفاد ماده ۲۸۳ قانونی مدنی می‌توان استنباط نمود که اقاله عبارت است از: به هم زدن معامله به تراضی متعاقدین. برخی از اساتید حقوق کشورمان نیز اقاله را چنین تعریف کرده‌اند: «اقاله بر هم زدن عقد لازم است به تراضی طرفین». ضمناً ذکر این نکته بایسته است که اقاله یکی از اخلاقی‌ترین مباحث حقوق خصوصی محسوب می‌شود که مورد توجه اکثر فقهای اسلامی اعم از شیعه و سنی قرار گرفته و هر یک از آنها بخشی از تألیفات خود را ولو به صورت مختصر و محدود به اقاله اختصاص داده‌اند؛ اما از جنبه‌های گوناگون راجع به اقاله با هم اختلاف نظر دارند. گروهی از فقها اقاله را فسخ و عده‌ای دیگر آن را معامله جدید دانسته‌اند. بنابراین وقتی موضوعی حقوقی مورد اختلاف اندیشمندان حقوقی است؛ در صورت بروز مشکل، عمل حلّ و فصل نزاع به سهولت امکان‌پذیر نیست. بخصوص اگر قانون موضوعه در این باره دارای نکات مبهم و حتی مسکوت باشد. بنابراین وجود مطالعات و تحقیقاتی راجع به موضوع و حصول اطلاع از عقاید

احسن و مسائل مختلف آن، اهمیت فراوانی دارد. چنین وضعی درباره اقاله و مسائل مربوط به آن کاملاً مشهود است.

در این مقاله به بررسی و نقد نظریات و عقاید فقهای اسلامی، علی الخصوص فقهای امامیه و همچنین دیدگاههای اساتید حقوق کشورمان راجع به مسائل عدیده اقاله و مقایسه منطقی این عقاید پرداخته ایم.

ویژگیهای اقاله عبارت است از: ۱- اقاله یکی از اسباب سقوط تعهدات است؛ ۲- محل اجرای اقاله فقط عقد لازم می باشد؛ ۳- موضوع اقاله باید معلوم و معین باشد؛ ۴- اقاله ایقاع نیست؛ ۵- اقاله قابلیت توارث دارد و به ارث می رسد.

ماهیت حقوقی اقاله

اقاله مصدر باب افعال و مشتق واژه «قیل» به معنی برهم زدن می باشد. در اصطلاح فقهی و حقوقی هم کوتاهترین و در عین حال رساترین تعریف اقاله «برهم زدن عقد لازم به تراضی طرفین» است. اقاله عقد می باشد، چون متکی به تراضی طرفین است و بدون آن هرگز تحقق نخواهد یافت.

در برابر نظریه مشهور در فقه و حقوق، عده ای از فقهای عامه همچون مالکی ها اقاله را معامله تعریف کرده اند. ظاهراً نظر ایشان مشعر بر وحدت معنوی اقاله و معامله نیست، بلکه بر نفی امکان اجرای اقاله در اکثر معاملات استوار است. مؤید این مدعا اعتقاد آنان به فسخ بودن اقاله در برخی معاملات مانند معامله مربوط به مواد غذایی است. قانون مدنی نیز به موجب ماده ۲۸۳ اقاله را عقد شمرده است، ولی آن را معامله نمی داند. برخلاف فقه اسلامی که اقاله را وسیله انحلال عقد شناخته، قانون مدنی آن را وسیله سقوط تعهد معرفی کرده و بر اساس ماده ۲۶۴ آن را در ردیف وفای به عهد، ابراء، تهاتر، تبدیل تعهد و مالکیت فی الذمه قرار داده است. در میان فقهای عظام و حقوقدانان، برخی از این موضع گیری قانون مدنی جانبداری نموده و سقوط تعهد را منتهی به انحلال عقد دانسته و گفته اند هرگاه تعهد به وسیله یکی از اسباب سقوط تعهد احصاء شده در ماده ۲۶۴ قانون مدنی به غیر از اقاله ساقط شود، این امر سقوط و انحلال عقد را هم به دنبال دارد و به

همین جهت نوبت به اجرای اقاله نمی‌رسد و اصولاً عقدی باقی نمی‌ماند تا وجود اقاله برای انحلال آن لازم آید. در این حالت، اقاله فقط آثار ناشی از انجام تعهد نسبت به آینده را زایل می‌کند، لیکن هرگاه در زمان اعمال اقاله تعهدات ناشی از عقد باقی باشد، اقاله این تعهدات را ساقط می‌کند و به تبع آن عقد هم منحل می‌شود. در مقابل، گروه دیگری از موضع‌گیری قانون مدنی انتقاد کرده و می‌گویند اقاله جایگاه وسیعی در حقوق دارد و محدود کردن آن به وسیله سقوط تعهد ناصواب است، خاصه اینکه در برخی موارد مانند اجرای تعهدات از سوی متعاملین اصلاً تعهدی وجود ندارد تا اقاله آن را ساقط کند. پس باید اقاله را وسیله انحلال عقد شمرد که ممکن است گاهی به تبع این اثر موجب سقوط تعهد هم بشود. ما هم دیدگاه قانون مدنی را رد و بر لزوم تعبیر اقاله به وسیله انحلال عقد تأکید می‌کنیم، زیرا عقد سبب ایجاد تعهد است. زوال عقد (سبب) می‌تواند با زوال تعهد (مسبب) ملازمه داشته باشد، ولی تصور عکس این حالت من حیث منطقی صادق نیست.

اقاله را در می‌توان مقام وسیله انحلال عقد با برخی نهادهای دیگر حقوقی مقایسه کرد. از جمله این نهادهای حقوقی: فسخ، انفساخ، بطلان، رد معامله غیر نافذ و رجوع است. اقاله بیشترین شباهت و کمترین اختلاف را با فسخ دارد، چرا که اقاله خود از جنس فسخ است و به همین دلیل آن را در فقه و حقوق «تفاسخ» گفته‌اند. مهمترین وجه اشتراک اقاله و فسخ این است که هر دو بر عقد صحیح عارض شده و آن را از تاریخ وقوع خود بر هم می‌زنند و نه از تاریخ انعقاد عقد. مهمترین اختلاف آن دو نیز عقد بودن اقاله و ایقاع بودن فسخ است. همچنین اقاله خاص عقود لازم است، ولی فسخ در همه عقود اعم از جایز و لازم به کار می‌رود. شباهت اقاله به انفساخ مانند شباهت اقاله به فسخ است؛ بدین معنی که هر دو بر عقد صحیح عارض شده و از زمان وقوع خود، عقد را منحل می‌کنند. تفاوت عمده آنها هم این است که اقاله انحلال ارادی، اما انفساخ انحلال قهری عقد می‌باشد. محل اجرای اقاله فقط عقود لازم است و حال آنکه انفساخ می‌تواند در همه عقود جریان پیدا کند.

اقاله و بطلان بیش از آنکه به هم شباهت داشته باشند، با هم اختلاف دارند. تنها وجه اشتراک آن دو سبب انحلال عقد بودن است، لکن وجوه اختلاف آنها فراوان است. اقاله عملی ارادی و بطلان عارضه‌ای قهری است. اقاله بر عقد صحیح عارض می‌شود و بطلان بر عقد باطل. اقاله از حین وقوع خود مؤثر است و بطلان از حین وقوع عقد. اقاله خاص عقود لازم است و بطلان مختص همه عقود و حتی ایقاعات. اقاله بر احترام به حاکمیت اراده طرفین عقد استوار است، لکن بطلان، ضمانت اجرای تجاوز به شرایط قانونی عقد است.

اقاله و رد معامله غیرنافذ از این جهت که هر دو سبب انحلال عقد و قابل تحقق در معاطات می‌باشند، مشابه و از جهات ذیل با هم اختلاف دارند: اقاله عقد و رد ایقاع است. اقاله مخصوص عقود لازم و رد مختص همه عقود و حتی ایقاعات است. اقاله از حین وقوع خود و رد از حین وقوع معامله مؤثر است. اقاله بر معامله صحیح و رد بر معامله غیرنافذ عارض می‌شود.

اقاله و رجوع هر دو از زمان وقوع خود بر عقد صحیح عارض می‌شود. اختلاف مهم آن دو نیز این است که اقاله عقد و حق است، اما رجوع ایقاع و حکم محسوب می‌شود.

اقاله پدیده‌ای تاریخی است و ریشه در حیات اجتماعی و اقتصادی بشر دارد و در حقوق رم و پس از آن به نحوی در سیستم حقوقی همه کشورهای جهان مورد توجه قرار گرفته است. به گونه‌ای که حتی کنوانسیون بیع بین المللی ۱۹۸۰ وین نیز از آن غافل نمانده و از اقاله به عنوان یکی از اسباب انحلال عقد نام برده است. اسلام هم با توجه به همین مقبولیت عمومی اقاله و عدم مابینت آن با مقررات شرع، حکم آن را تأیید و تنفیذ نموده است.

شرایط صحت اقاله

آنچه در باب شرایط صحت اقاله بین همه فقهای عظام و حقوقدانان راجع به آن اتفاق نظر وجود دارد دو شرط قصد و رضا و اهلیت طرفین است. بدین معنی که جملگی وجود این دو شرط را برای صحت اقاله لازم شمرده‌اند. برخی از حقوقدانان از این نقطه اتفاق استفاده کرده و اشتراک اقاله را با معاملات، منحصر به همین دو شرط تلقی نموده و گفته‌اند چون اقاله معامله نیست، پس

در صحت و سقم آن فقط اهلیت و قصد و رضای طرفین مؤثر است و رعایت سایر شرایط اساسی صحت معاملات مقیده در ماده ۱۹۰ قانون مدنی درباره آن لازم نیست و فقد این شرایط، بطلان اقاله را به دنبال ندارد. اگرچه اقاله واقعاً معامله نیست تا رعایت شرایط اساسی صحت معاملات بر اساس ماده ۱۹۰ قانون مدنی راجع به آن الزامی باشد، ولی از آنجا که اقاله شباهت زیادی به معامله دارد، بویژه نتیجه‌ای که به بار می‌آورد، همان نتیجه‌ای است که از تمام معاملات به دست می‌آید، لذا رعایت کلیه شرایط اساسی صحت معاملات درباره اقاله لازم و در تعیین سرنوشت حقوقی آن مؤثر است.

جزئیات مربوط به شرایط اربعه صحت معاملات در اقاله نیز قابل توجه است. متعاملین می‌توانند قصد و رضای خود را به هر وسیله‌ای به یکدیگر اعلام کنند. به همین جهت، در بحث از ابزار اعلام قصد و رضا، اقاله به دو نوع «اقاله قولی» و «اقاله فعلی» تقسیم شده و بر اعتبار هر دو در فقه امامیه و نظام حقوقی کشورمان، خاصه با توجه به صراحت ماده ۲۸۴ قانون مدنی، تأکید می‌کنیم. با اینکه اقاله معامله نیست، ولی عیوبی که اراده موجه معامله را معلول می‌کند، اراده موجه اقاله را نیز معلول می‌نماید. بدین لحاظ، فقدان قصد، اقاله را باطل و فقدان رضا آن را غیرنافذ می‌کند. پس، اقاله مکره غیر نافذ است و او می‌تواند بعد از زوال سبب اکراه، اقاله را قبول یا رد نماید.

اقاله نوعی دخل و تصرف مالی است. به همین دلیل، طرفین برای اجرای آن باید از اهلیت معاملاتی برخوردار باشند، یعنی باید کبیر، رشید و عاقل باشند. اقاله صغیر غیر ممیز و مجنون، باطل و اقاله صغیر ممیز و سفیه، غیرنافذ است و با اجازه بعدی ولی و قیم آنها نافذ می‌شود. حکم عدم نفوذ اقاله به دلیل نقص اهلیت متعاملین یا یکی از آنها ناشی از شباهت اقاله به معامله است. اقاله به اهلیت مستقل و ویژه نیاز دارد. صرف وجود اهلیت در زمان انجام معامله اصلی برای صحت اقاله کافی نیست. اعسار و ورشکستگی هم از عوامل حجر است و موجب سلب اهلیت می‌شود. معسر و ورشکسته نمی‌توانند معامله‌ای را که پیش از ابتلاء به عسرت و ورشکستگی واقع ساخته‌اند اقاله کنند، مگر با اجازه دیان. بنابراین، اقاله معسر و ورشکسته غیر نافذ است و با رضایت طلبکاران نافذ می‌شود.

اقاله واجد دو موضوع است: یکی عقد مورد اقاله و دیگری موضوع عقد مورد اقاله. تعدد موضوع، یکی از ویژگی‌هایی است که عقد اقاله را از عقود دیگر متمایز می‌سازد. در بحث از شرایط صحت اقاله راجع به موضوع اقاله بیشتر به مورد معامله توجه می‌شود. چون در باب عقد مورد اقاله مهمترین مسأله معین بودن آن است، یعنی عقد مورد اقاله نباید مبهم باشد، پس اقاله یکی از دو عقد، بدون اینکه تصریح شود کدام یک از آنها به طور مشخص موضوع ترازی است، باطل می‌باشد. موضوع معامله نیز باید معین باشد؛ لذا اقاله یکی از دو مورد اتومیل و خانه مورد معامله بدون تعیین، باطل است. علم به مقدار مورد معامله در اقاله لازم نیست، مگر طرفین به اقاله قسمتی از آن توافق کرده باشند که در این صورت علم به مقدار، جنس و وصف آن نیز لازم می‌شود و الاً اقاله باطل خواهد بود.

حکم شرط فزونی و کاستی در عوضین چیست؟ در جواب این مسأله دو نظریه فقهی و حقوقی مطرح می‌شود: یکی معتقد به بطلان شرط و اقاله و دیگری معتقد به صحت هر دو. استدلال طرفداران نظریه اول این است که مقتضای ذات اقاله برگشت بدون کم و زیاد عوضین به مالکین سابق است، چون شرط فزونی و کاستی تعادل عوضین را به هم می‌زند، پس خلاف مقتضای ذات اقاله است و به همین دلیل هم شرط و هم اقاله باطل خواهند بود. بالعکس، طرفداران نظریه دوم مقتضای ذات اقاله را انحلال عقد دانسته و بر این باورند که صرف بر هم خوردن عقد، مقتضای ذات اقاله را تأمین می‌کند. بنابراین، شرط فزونی و کاستی در عوضین با مقتضای ذات اقاله منافاتی ندارد و به همین جهت شرط و اقاله را صحیح می‌شمارند. مقایسه و مطابقت این دو نظریه ما را متقاعد به پذیرش نظریه دوم می‌کند، ولی بر استدلال آن تا حدودی انتقاد وارد است، چرا که مقتضای ذات اقاله اعاده عوضین به مالکین سابق است، ولی اعاده هر مقدار از آنها مقتضای اقاله را تأمین می‌کند. چون با وجود شرط فزونی و کاستی، عوضین کلاً یا جزئاً به مالکین سابق مسترد می‌شوند، لذا مقتضای ذات اقاله محقق می‌شود و کم و زیادی عوضین که آن هم ناشی از ترازی متعاملین است، خدشه‌ای به اقاله وارد نمی‌کند. وانگهی، عرف هم این طرز تلقی را پذیرفته و عمل می‌کند. پس، شرط فزونی و کاستی در عوضین از شروط صحیح است. برخلاف شرط فزونی و

کاستی، شرط تغییر در جنس عوضین به اتفاق آرا در فقه و حقوق اسلامی باطل است و عقیده مشهور این است که بطلان آن به عقد اقاله نیز سرایت دارد. چون شرط مذکور از شروط خلاف مقتضای ذات عقد تلقی می‌شود.

حکم شرط تأجیل در عوضین چگونه است؟ برخی از فقهای امامیه این شرط را خلاف مقتضای ذات اقاله تلقی و آن را باطل و مبطل اقاله می‌شمارند. برخی دیگر آن را متضمن آن‌چنان تغییری در ارزش عوضین که ماهیت اقاله را به معامله تبدیل کند و برخلاف مقتضای ذات اقاله باشد، تصور نکرده‌اند و بدین جهت شرط و اقاله را صحیح قلمداد نموده‌اند. در میان فقهای عامه نیز شافعی‌ها شرط و اقاله را هر دو باطل شمرده، ولی حنفی‌ها بین آنها تفاوت قائل شده‌اند. اینها شرط را باطل و اقاله را صحیح می‌دانند و مع الوصف، از جمع بندی نظریات فقهی و حقوقی متعدد در این باره برمی‌آید که: چون این شرط تأثیر چندانی بر ارزش عوضین ندارد تا تعادل آنها را زایل و موجبات تبدیل اقاله به معامله را فراهم کند و در نتیجه با مقتضای ذات اقاله تعارض پیدا نماید، بفرض اینکه تأثیر زیادی هم بر ارزش عوضین داشته باشد باز هم حداکثر در حکم شرط کاستی در عوضین خواهد بود که تأثیر منفی آن بر اقاله مردود است، لذا این شرط صحیح است.

بعضی از فقهای اسلامی گفته‌اند بقای عوضین شرط صحت اقاله است. در فقه امامیه این عقیده منتسب به یحیی بن سعید هذلی مؤلف جامع الشرائع است و علی الظاهر بجز او هیچ یک از فقهای آن را نپذیرفته است. در فقه عامه هم فقط حنفی‌ها بقای مبیع را شرط صحت اقاله شمرده‌اند، در مقابل این نظریات معدود و پراکنده، اکثر قریب به اتفاق فقها، علما و اساتید حقوق تلف عوضین یا یکی از آنها را مانع تحقق اقاله نمی‌دانند. عرف هم اقاله تالف را معتبر می‌شناسد و بدان عمل می‌کند. مهمتر از همه قانون مدنی که ضمانت اجرا نیز دارد صراحتاً به موجب ماده ۲۸۶ جواز اقاله تالف را صادر کرده است.

مشروعیت جهت در اقاله از جمله مسائلی است که در فقه از بحث مهجور مانده و قانون مدنی نیز به آن توجه نکرده و اکثر علمای حقوق هم با غفلت از کنار آن گذشته‌اند. در میان اقلیت نیز برخی آن را از شرایط صحت اقاله شمرده‌اند و برخی دیگر نقش آن را در صحت و سقم اقاله

انکار کرده‌اند. آنچه مشروعیت جهت در معاملات را ایجاب می‌کند، مشروعیت جهت در اقاله را نیز ضروری می‌نماید. پس، مشروعیت جهت در اقاله نیز همچون معاملات لازم است. مبنای مشروعیت جهت در معاملات آیه شریفه «لاتعاونوا علی الاثم و العداون» است. این آیه، عام الشمول می‌باشد، یعنی اعم از معامله و غیر آن است. لذا بفرض اینکه اقاله از هرگونه خصیصه معاملاتی عاری باشد باز هم مشمول لحن عمومی این آیه است و نفوذ آن در علم حقوق منوط به این است که متضمن مساعدت به اثم و عدوان نباشد و الاً باطل خواهد بود. این حکم عدم مشروعیت جهت در اقاله بود، اما روشن است که چنانچه متعاملین در عقد اقاله شرط نامشروعی را درج کنند در این صورت وفق ماده ۲۳۲ قانون مدنی فقط شرط، باطل خواهد بود و بطلان شرط به اقاله سرایت نمی‌کند.

مختصات اقاله

اقاله بسان دیگر عقود ویژگیهایی دارد. ما ویژگیهای اقاله را مختصات نامیده و آن را به دو بخش تقسیم می‌کنیم: مختصات ایجابی و مختصات سلبی. ویژگیهایی که می‌تواند در اقاله وجود داشته باشد و اجرا گردد «مختصات ایجابی» و ویژگیهایی که نمی‌تواند در اقاله وجود داشته باشد و اجرای آنها با مقتضای اقاله منافات دارد، «مختصات سلبی» نامیده می‌شود.

قائم مقامی، نمایندگی، حق حبس و مشروعیت اقاله در زمان خیار از مختصات ایجابی اقاله است. قائم مقامی بر دو قسم است: خاص و عام. «قائم مقام خاص» کسی است که در مال معینی جانشین دیگری می‌شود و «قائم مقام عام» کسی است که در کلیه اموال مربوط به دیگری جانشین او می‌گردد. قائم مقام به طور کلی مصادیقی دارد که عبارتند از: وارث، وصی، دائن و منتقل الیه.

وارث جانشین مورث خود در تمام حقوق و تعهداتش است. با وجود این، نه در فقه و نه در حقوق راجع به ارث اقاله اتفاق نظر وجود ندارد. بلکه مسأله بشدت مورد اختلاف است. در فقه امامیه اکثر فقها اقاله را حکم شمرده و توارث آن را نفی کرده‌اند. در مقابل اینها اقلیتی اقاله را همچون فسخ جزء حقوق تلقی و آن را قابل انتقال به وراثت می‌شناسند. فقهای عامه هم به دو

گروه تقسیم می‌شوند: شافعیها و مالکیها ارث اقاله را قبول و حنفی‌ها و حنبلی‌ها آن را انکار کرده‌اند. در حقوق هم وضعیت مشابهی حکمفرماست؛ یعنی عده‌ای اقاله را قابل توارث و عده‌ای دیگر آن را غیرقابل توارث می‌دانند. قانون مدنی درباره‌ی ارث اقاله مسکوت است، ولی از مفاد برخی مواد آن (۲۳۱، ۲۵۳، ۲۸۳، ۲۸۶ و ۴۵۵) می‌توان قابلیت توارث اقاله را استنباط نمود. مضافاً به اینکه عرف هم ارث اقاله را به رسمیت شناخته و به آن عمل می‌کند. پس دلایل اثبات ارث اقاله از انکار آن قویتر است.

در فقه، حقوق و قانون مدنی بحثی راجع به صلاحیت موصی' له برای اقاله معامله‌ای که موصی سابقاً درباره‌ی موصی' به انجام داده، نشده است؛ ولی چون موصی' له حسب اینکه موصی' به مال معینی باشد و یا بخش مشاعی از ماترک موصی، قائم مقام خاص و یا عام اوست و این عنوان او را متمکن به هرگونه تصرفی در موصی' به می‌کند و اقاله هم شکلی از تصرف مالی است، فلذا او قادر به اقاله معامله‌ای است که موصی' قبلاً درباره‌ی موصی' به با دیگری انجام داده است.

دائن در برخی موارد می‌تواند قائم مقام مدیون باشد، اما فقه درباره‌ی کیفیت نقش دائن در اقاله معاملات مدیون ساکت است. در حقوق هم راجع به آن بحث چندانی نشده و بحثهای موردی عمدتاً مبین نفی صلاحیت اوست. لکن از نظر تحلیل حقوقی نقش او مثبت ارزیابی می‌شود و با استمداد از ماده ۳۶ قانون اعسار مصوب ۱۳۱۳/۹/۲۰ و تعبیر اقاله به یک حق و اختیار مالی که می‌تواند مؤثر در تأدیه دیون مدیون باشد، دائن تحت شرایطی صالح به اقاله معاملات مدیون تلقی می‌گردد.

تردیدی نیست که منتقل‌الیه قائم مقام ناقل است و در کلیه حقوق و تعهدات راجع به مورد معامله جانشین او می‌شود. پس، او می‌تواند هرگونه تصرفی را که مایل باشد در آن انجام دهد. با وجود این، فقه و حقوق درباره‌ی صلاحیت منتقل‌الیه برای اقاله معاملات گذشته ناقل نسبت به مورد معامله مسکوت است و بحثهای پراکنده بعضی از حقوقدانان هم با استدلال به اینکه منتقل‌الیه خود در معامله سابق دخالتی نداشته و ماده ۲۸۳ قانون مدنی نیز اقاله را فقط از سوی متعاملین جایز شمرده و نه قائم مقام آنها، بر عدم صلاحیت او برای اقاله چنین معاملاتی تأکید دارد. واقعیت این

است که حق اقاله را می‌توان برای منتقل‌الیه نیز همچون وارث، موصی^۱ له و دائن ثابت دانست، چون اقاله جزئی از حقوق و اختیاراتی است که منتقل‌الیه از طریق قائم مقامی ناقل نسبت به مال مورد معامله به دست می‌آورد و سکوت و ابهام ماده ۲۸۳ قانون مدنی از طریق ماده ۲۳۱ آن قابل رفع است. مزید بر آن در عرف نیز به اقاله منتقل‌الیه احترام گذاشته می‌شود. اگرچه در معاملات رسمی به منظور جلوگیری از وقوع اقاله‌های صوری و حفظ حقوق عمومی برخلاف عرف عمل می‌شود.

نماینده‌گی صفت شخصی است که اقدام به انجام یک عمل حقوقی برای دیگری می‌کند. تفاوت نمایندگی با قائم مقامی در این است که قائم مقام به نام و به حساب خود، لیکن نماینده به نام و به حساب دیگری اقدام می‌کند. سود و زیان اقدام قائم مقام متوجه خود اوست، ولی سود و زیان اقدام نماینده متوجه کسی است که وی به نیابت از او اقدام می‌نماید، مگر اینکه مرتکب تفریط یا افراط شود. نمایندگی مصادیق زیادی دارد، از جمله آن وکالت است. امورات مربوط به افراد بر دو قسم است: امورات قابل توکیل و امورات غیر قابل توکیل. منظور از امورات غیر قابل توکیل، اموراتی است که مباشرت خود شخص در انجام آنها لازم است و او نمی‌تواند انجام آنها را به دیگری محول نماید. اقاله از امور قابل توکیل محسوب می‌شود، به همین دلیل، وکالت در آن جایز است. اقاله فصولی در فقه و قانون مدنی حکم روشنی ندارد؛ اما چون قانون مدنی احکام فضولیت را در عقود و معاملات به طور کلی بیان کرده و در جایی که فضولیت نمی‌تواند جاری شود، صراحتاً آن را باطل اعلام نموده همانند ماده ۸۴۱ که وصیت فضولی را باطل شمرده است. بنابراین، اقاله فضولی همچون معامله فضولی غیر نافذ است. عرف نیز اقاله فضولی را غیر نافذ می‌داند و برخی اساتید حقوق هم به عدم نفوذ آن تصریح کرده‌اند.

حکم اقاله در زمان خیار چگونه است؟ این مسأله را فقط فقهای امامیه مطرح کرده‌اند. برخی آن را مشروع و برخی آن را نامشروع شمرده‌اند. ما از نظریه اول که دلالت بر مشروعیت اقاله در زمان خیار دارد، حمایت می‌نماییم؛ یعنی ذوالخیار می‌تواند عقد را با اعمال خیار فسخ منحل کند و یا برای این امر از طرف مقابل تقاضای افاضه کند. درخواست اقاله از سوی ذوالخیار حق خیار او

را ساقط نمی‌نماید و چنانچه درخواست او مورد قبول طرف مقابل واقع نشود، وی می‌تواند خواسته خود را از طریق اعمال خیار فسخ محقق سازد. علل مشروعیت اقاله در زمان خیار متعدد است: اولاً، تقاضای اقاله دلالت بر التزام متقاضی به عقد ندارد تا با اعمال خیار که به معنی فسخ عقد است، تعارض پیدا کند و از اعتبار ساقط شود، بلکه اقاله هم بسان خیار به مفهوم فسخ و برهم زدن عقد است. ثانیاً، دلایل مشروعیت اقاله عام است؛ بدین معنی که، اقاله را مقید به اجرا در خارج از زمان خیار نکرده است.

حق حبس از حقوق مترتب بر عقود و معاملات معوض است. فقه و به تبع آن قانون مدنی حق حبس را صرفاً در عقد بیع بحث کرده‌اند، لکن چنان که علما و اساتید حقوق راجع به اختصاص حق حبس به عقد بیع گفته‌اند، توجیه منطقی ندارد و بالعکس می‌توان از طریق وحدت ملاک و تنقیح مناط حکم ماده ۳۷۷ قانون مدنی را که متضمن جواز حق حبس در بیع است به کلیه عقود معوض تعمیم داد. اقاله نیز چون متعاملین را متعهد می‌کند تا عوضی را که در اختیار دارند به طرف مقابل مسترد کنند، عقدی معوض تلقی می‌شود و به همین جهت حق حبس در آن قابل اجراست. در بحث از مختصات سلبی اقاله به بررسی حق شفعه، فسخ، اقاله و قاعده تلف مبیع پیش از قبض می‌پردازیم:

حق شفعه از ویژگیهای انحصاری عقد بیع است، چون اقاله بیع نیست و در حقیقت عدول از بیع است، لذا حق شفعه در آن جاری نمی‌شود. مع الوصف، در میان فقهای اسلامی ابوحنیفه اقاله را نسبت به اشخاص ثالث بیع می‌داند و بدین لحاظ آن را مقید حق شفعه دانسته است.

در فقه امامیه فسخ و اقاله اقاله مردود است، علی الظاهر تنها سید محمد کاظم طباطبایی مؤلف *سؤال و جواب* درباره امکان فسخ و اقاله اقاله ابزار تردید نموده است. بالعکس، در فقه عامه تعداد زیادی از فقهای مذاهب مختلف امکان فسخ و اقاله اقاله را مطرح و از آن جانبداری کرده‌اند. در حقوق نیز صاحب‌نظران معتقدند که اقاله عقدی لازم است، ولی برخلاف دیگر عقود لازم که اصالة اللزوم در آنها نسبی است - بدین معنی که، قابلیت انحلال با خیار و اقاله را دارند - در اقاله اصالة اللزوم مطلق است و اصلاً نمی‌توان آن را دوباره فسخ و اقاله نمود. استدلال موجد این ادعا این

است که اقاله وسیله انحلال عقد است و پس از وقوع اقاله، عقد منحل و تعهدات ناشی از آن ساقط و آثار آن نسبت به آینده زایل می‌گردد و چیزی باقی نمی‌ماند تا با اقاله اقاله احیا شود. ما هم فسخ و اقاله اقاله را نفی کردیم، لکن گفتیم که دلیل آن اطلاق ذاتی لزوم در عقد اقاله نیست؛ بدین معنی که اقاله ذاتاً عقدی قابل فسخ و اقاله است، چون مانند دیگر عقود زاده تراضی طرفین است و بعد از انحلال عقد، خود در روابط متعاملین به جای آن می‌نشیند.

فی الواقع، با وقوع اقاله ثانوی، اقاله اول منحل و عقد سابق به روابط طرفین برمی‌گردد. اما از آنجا که این طرز تلقی و خصوصاً عمل به آن موجب توسعه تدریجی قلمرو اجرای اقاله و استفاده از آن به جای معاملات مختلف می‌شود و این امر از یکسو، مخالف با فلسفه وجودی اقاله به عنوان وسیله انحلال عقود و معاملات است و از سوی دیگر، موجب تضییع حقوق عمومی و خصوصی می‌شود، لذا فسخ و اقاله اقاله ممنوع شده است. با وجود این، در برخی موارد باید اقاله را قابل فسخ دانست، مثل اینکه برای یکی از طرفین در اقاله شرطی شده باشد. طبعاً چنانچه پس از تحقق اقاله، مشروط‌علیه به تعهد خود وفا نکند عادلانه‌ترین راه جبران خسارت مشروط له شناسایی حق فسخ اقاله برای اوست.

قاعده تلف مبیع پیش از قبض مختص عقد بیع است. بسته به اینکه اقاله بیع تلقی شود یا فسخ، وضعیت اجرای قاعده مزبور در آن فرق می‌کند، چون اقاله فسخ و برهم زدن بیع است و نه بیع دوباره، لذا مشمول قاعده تلف مبیع پیش از قبض نمی‌شود. بنابراین، چنانچه بعد از اقاله، عوضین یا یکی از آنها در ید مالک پیش از اقاله تلف شود، اقاله منفسخ نمی‌گردد.

آثار اقاله

در بحث از آثار اقاله، قلمرو اقاله از اهمیت زیادی برخوردار است، لذا قلمرو اقاله را از دو جهت بررسی می‌کنیم: یکی از جهت نوع عقد و دیگری از جهت موضوع عقد مورد اقاله. قلمرو اقاله از جهت نوع عقد مورد اقاله محدود است؛ چون فقهای امامیه، علما و اساتید حقوق اقاله را مختص عقود لازم شمرده‌اند. عقود لازم به طور کلی از حیث نحوه اجرای اقاله در آنها به سه دسته تقسیم

می‌شود: عقود قابل اقاله، عقود غیرقابل اقاله و عقودی که جریان اقاله در آنها مورد اختلاف است. جریان اقاله در برخی از عقود، مورد اتفاق همگان اعم از فقها و علمای حقوق است که به همین جهت «عقود قابل اقاله» نامیده می‌شوند، مانند بیع، اجاره، مساقات، مزارعه و غیره. بالعکس، در برخی از عقود عدم جریان اقاله مورد اتفاق است که به «عقود غیرقابل اقاله» موسومند نظیر عقد نکاح. در برخی از عقود هم جریان اقاله مختلف‌فیه است. عده‌ای اجرای اقاله را در آنها ممکن و عده‌ای دیگر آن را ناممکن شمرده‌اند. این عقود عبارتند از: ضمان، حواله، وقف، صلح، صدقه و تقسیم.

قلمرو اقاله از جهت موضوع عقد مورد اقاله، برعکس قلمرو اقاله از جهت نوع عقد مورد اقاله نامحدود است؛ بدین معنی که، طرفین می‌توانند عقد را نسبت به بخشی از موضوع آن و یا نسبت به تمام آن اقاله کنند. حالت اول «اقالۀ ناقص» و حالت دوم «اقالۀ کامل» نامیده می‌شود. جواز اقالۀ ناقص، در فقه فتوای کافۀ فقهای امامیه و غالب فقهای عامه و در حقوق نظر مساعد کلیه علمای حقوق و در قانون، صراحت ماده ۲۸۵ قانون مدنی است.

اقاله مانند هر عقدی آثاری دارد. آثار اقاله در سه محور، یعنی از حیث عقد مورد اقاله و متعاقدین و اشخاص ثالث بررسی می‌گردد. اولین اثر اقاله نسبت به خود عقد، انحلال عقد است. به تبع این اثر، تعهدات ناشی از عقد ساقط و آثار آن نیز نسبت به آینده زایل می‌شود. پس، انحلال عقد اثر اصلی اقاله و سقوط تعهد و قطع آثار عقد نسبت به آتیه، اثر تبعی و فرعی آن است. عقد مورد اقاله ممکن است مشروط باشد. بدون شک اقاله، عقد اصلی را منحل می‌کند. ولی اثر آن نسبت به عقد فرعی که همان شرط است و به یکی از اشکال سه گانه صفت، نتیجه و فعل خواهد بود، جای بحث دارد. شروط صفت و نتیجه به تبع انحلال عقد اصلی منحل می‌شوند، ولی شرط فعل وضعیت متفاوتی دارد. هرگاه شرط مزبور در زمان اقاله انجام نشده باشد، اقاله تعهد به انجام آن را ساقط می‌کند و اگر شرط انجام شده باشد، در این حالت چنانچه فعل موضوع شرط مادی باشد، مشروط له در اجرای ماده ۲۴۶ قانون مدنی مؤظف است عوض شرط را به مشروط علیه بدهد و چنانچه فعل موضوع شرط، عملی حقوقی باشد باز دو حالت قبل تصور است. عمل حقوقی

مستلزم تشریفات خاص نیست که در این مورد اقاله عقد اصلی به شرط هم سرایت می‌کند؛ یعنی اقاله علاوه بر عقد اصلی، شرط را هم منحل می‌کند و عمل حقوقی مستلزم تشریفات خاص است که در این وضعیت، اقاله فقط عقد اصلی را منحل می‌کند و شرط باید جداگانه اقاله شود.

بخشی از آثار اقاله از حیث عقد مورد اقاله به عوضین مربوط می‌شود. فلسفه حقیقی تأسیس اقاله، اعاده عوضین به مالکین پیش از عقد است. بدین جهت، اقاله طرفین را متعهد می‌کند که هر یک عوضی را که در اختیار دارد عیناً به طرف مقابل مسترد کند. درباره منافع و نماءات عوضین نیز همین حکم جاری است. منتهی، چون عقد مورد اقاله از زمان وقوع خود تا زمان وقوع اقاله در روابط طرفین معتبر است و اقاله آن را از حین فسخ منحل می‌کند، لذا بر اساس اجماع فقها و خصوصاً ماده ۲۸۷ قانون مدنی منافع و نماءات منفصله از آن مالک پس از عقد است و منطق حقوقی ایجاب می‌کند که پس از اقاله نیز منافع و نماءات منفصله عایده از عوضین از آن مالک پس از عقد باشد و به تبع عین مورد معامله به مالک پیش از عقد برنگردد. این چیزی است که با مقتضای اقاله مطابقت دارد و اگر غیر از این باشد، ناعادلانه مالک منافع گردیده است و او مکلف است تنها منافع و نماءات متصله را ملازم با عین مورد معامله به مالک ناشی از اقاله عودت دهد. این در وضعیتی است که عوضین موجود و تصرفات موجب تغییر قیمت از سوی مالک پس از عقد در عوضین داده نشده باشد و الا در صورت حدوث عکس هر یک از دو حالت مزبور احکام مربوط به برگشت عوضین و منافع حاصل از آنها متفاوت خواهد بود. اکثر قریب به اتفاق فقهای اسلامی، علما و اساتید حقوق تلف عوضین یا یکی از آنها را، خواه مادی باشد و خواه حقوقی، مانع اقاله ندانسته‌اند. قانون مدنی نیز به موجب ماده ۲۸۶ صراحتاً جواز اقاله تالف را صادر کرده است. با این وصف، فقهای حنفی تلف معقودعلیه، یعنی عوضی را که در عقد نقش اساسی بازی می‌کند - همچون مبیع در عقد بیع را - مانع اقاله شمرده‌اند؛ لکن نظر آنها در اقلیت است و از حیث مبانی استدلال هم ضعیف می‌باشد. روشن است که هرگاه تلف راجع به منافع باشد، مثل اینکه مالک پس از عقد، مورد معامله را برای مدتی به دیگری اجاره داده باشد، در این صورت با وقوع اقاله عین مورد معامله باید به مالک پیش از عقد مسترد و در باب منافع هم به او ارش

پرداخت شود. چنانچه مال تالف قیمی باشد، این سؤال مطرح است که قیمت چه زمانی باید به ذینفع تأدیه شود. گفتیم نظریات مختلفی در این باره از سوی فقهای اسلامی اقامه شده و توسط علما و اساتید حقوق مورد نقد قرار گرفته است که مهمترین آنها نظریات قیمت زمان تلف و قیمت زمان اقاله است.

اکثر فقهای عظام و حقوقدانان از این دو نظریه جانبداری کرده‌اند، ولی ما نظریه قیمت زمان اقاله را صائب می‌دانیم، چون با منطق حقوقی انطباق بیشتری دارد.

چنانچه یکی از متعاملین در عوض مربوط به خود تصرفی کرده باشد که موجب کاهش قیمت آن باشد، در زمان اقاله وی مؤظف است عین مال را به مالک پیش از عقد مسترد و تفاوت قیمت آن در زمان اقاله که از تفاضل قیمت مورد معامله در دو حالت قبل از تصرف و بعد از آن حاصل می‌شود به عنوان ارزش به او پرداخت کند. لکن اگر این تصرف موجب افزایش قیمت مال مورد معامله شود حالتهای مختلفی مفروض خواهد بود که طبعاً می‌تواند احکام مختلفی هم داشته باشد. ممکن است افزایش قیمت ناشی از افزودن عینی به مال مورد معامله باشد که قابل انفصال است، در این حالت، مالک پس از عقد می‌تواند آنچه را که بر مورد معامله افزوده جدا کند و عین مورد معامله را به مالک پیش از عقد تحویل دهد. چنانچه افزایش قیمت ناشی از صرف مقداری کار و یا افزودن عینی باشد که قابل انفصال نیست، در این حالت، مالک پس از عقد طبق ماده ۲۸۸ قانون مدنی به مقدار قیمتی که به سبب عمل او بر مورد معامله افزوده شده است مستحق خواهد بود؛ اما نوع استحقاق او در قانون مبهم است. این ابهام در فقه و حقوق هم مشهود است، برخی مالک پس از عقد را به میزان قیمتی که در نتیجه عمل او بر مال مورد معامله افزوده شده در عین مال با مالک پیش از عقد شریک می‌دانسته و برخی دیگر او را صرفاً مستحق دریافت افزوده قیمت شمرده‌اند؛ اما نظریه اخیر به دلایل مختلف و بویژه از جهت اینکه عرف به آن عمل می‌کند بر نظریه اول ترجیح دارد. گاهی افزایش قیمت، ناشی از تغییر عرفی در ماهیت مورد معامله است، مانند اینکه گندم به آرد تبدیل شود. بعضی از اساتید حقوق چنین تغییری را موجب تلف مورد معامله شمرده و معتقدند که به جای آن باید بدل داده شود. بعضی دیگر تغییر عرفی را از اسباب تلف تلقی نکرده

و گفته‌اند که در این حالت عین مال باید به مالک پیش از عقد مسترد گردد و متصرف فقط استحقاق دریافت قیمتی را دارد که در نتیجه عمل او بر مورد معامله افزوده شده است، هرچند که ممکن است تغییر عرفی ماهیت مورد معامله را ذاتاً عوض نکند و فقط موجب تغییر ظاهری آن شود، ولی چون بعد از وقوع این تغییر، کاربرد مورد معامله تغییر می‌کند و ممکن است این وضعیت مطلوب مالک پیش از عقد نباشد، لذا تالف شمردن آن معقولتر است. چهارمین و آخرین حالت افزایش قیمت مورد معامله ممکن است ناشی از اختلاط و امتزاج آن با مال دیگری از جنس خود و یا جنس مغایر باشد. در این حالت، چنانچه تجزیه مورد معامله از مجموع میسر باشد باید جدا شده و به مالک پیش از عقد مسترد گردد، لیکن اگر تجزیه آن میسر نباشد، چون مورد معامله موجود است و فقط تفکیک آن از مجموع و استرداد آن به مالک پیش از عقد مقدور نیست، لذا اختلاط و امتزاج موجب تلف محسوب نمی‌شود و او به نسبت ارزش مال مورد معامله با مالک پس از عقد در مجموع شریک می‌شود.

اثر دیگر اقاله نسبت به متعاملین است؛ یعنی مسئولیت آنها راجع به نقص و تلف مورد معامله پس از اقاله و پیش از قبض، در این باره در فقه امامیه دو نظریه وجود دارد: یکی امانی بودن ید طرفین و دیگری ضمانی بودن ید طرفین. بر اساس نظریه اول متصرف تنها در صورتی ضامن نقص تلف مایتصرف می‌باشد که مرتکب تفریط یا افراط گردد. نظریه دوم مسئولیت متعاملین را همچون غاصب مطلق می‌داند؛ بدین معنی که، هیچ چیز متصرف را از ضمان ناشی از تلف مال مورد معامله در ید او معاف نمی‌کند. یک نظریه حقوقی محض هم وجود دارد که طرفداران آن درصدد برآمده‌اند تا با تجمیع و تقریب نظریات دو گانه مزبور نظریه معتدلی را ارائه کنند. بر اساس این نظریه هر یک از متعاملین ضامن نقص و تلف عوضی است که در اختیار دارد و تنها اثبات قوه قهریه می‌تواند آنها را از چنین ضمانی رهایی بخشد. اگرچه به این نظریه هم مانند نظریات فقهی مورد بحث اشکالاتی وارد است؛ لیکن از آنجا که بیشتر از نظریات دیگر با قواعد حقوقی منطبق و در برقراری موازنه عدل و انصاف در روابط متعاملین مؤثر است، لذا نسبت به آنها ارجحیت دارد.

سومین بخش از آثار اقاله مربوط به تأثیر آن بر حقوق اشخاص ثالث است. در این زمینه تأثیر اقاله بر حقوق عمومی، حق شفیع، حق منتقل‌البه و حق دلال، کیال، وزان و ناقل را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

فقه اسلامی و حتی قانون مدنی، اجرای اقاله را محدود به زمان نمی‌داند. به همین جهت، متعاملین هر زمان که بخواهند می‌توانند عقد فیما بین را به تراضی منحل کنند. این وضعیت که هم اکنون نیز در فقه و قانون مدنی ادامه دارد به متعاملین این امکان را می‌دهد تا از اقاله سوء استفاده کنند و با تظاهر به اقاله، اغراض معاملاتی خود را محقق سازند و بدین وسیله خود را از پرداخت حقوق عمومی مترتب بر معاملات همچون حق الثبت، مالیات و غیره معاف کنند. پس، اقاله ممکن است بر حقوق عمومی تأثیر منفی داشته باشد و وسیله تزییع آن گردد. با توسعه دامنه سوء استفاده از اقاله قانونگذار ایرانی در مقام چاره‌اندیشی برآمد و در این راستا به موجب ماده ۲۶ قانون اصلاح موادی از قانون مالیاتهای مستقیم مصوب ۱۳۸۰/۱۱/۲۷، برای اجرای اقاله یک فرجه دو ماهه از تاریخ انجام معامله وضع نمود تا حداقل از اضعاء حقوق عمومی مترتب بر عقود و معاملات رسمی جلوگیری نماید.

اقاله ممکن است بر حق شفیع هم مؤثر واقع شود. این موضوع می‌تواند در دو حالت مورد بحث قرار گیرد: یکی در حالت تقدم اقاله بر اخذ به شفعه و دیگری در حالت تأخر اقاله بر اخذ به شفعه. گروهی از فقها، علما و اساتید حقوق به طور مطلق اثر اقاله را بر حق شفیع انکار کرده‌اند؛ بدین معنی که معتقدند چون حق شفعه ریشه در عقد مورد اقاله دارد همواره مقدم بر اقاله است و چنانچه شفیع اخذ به شفعه نماید این اقدام او از وقوع اقاله ممانعت می‌کند و چنانچه پس از اقاله باشد، اقاله را باطل می‌نماید.

گروهی دیگر بین دو حالت تقدم و تأخر اجرای اقاله بر اخذ به شفعه تمایز قائل شده و گفته‌اند هرگاه اقاله بعد از اخذ به شفعه واقع گردد، بلااثر است. لیکن اگر پیش از اخذ به شفعه واقع شود حق شفیع را ساقط می‌کند. نظر به اینکه منشأ پیدایش حق اقاله و حق شفعه هر دو عقد است و به محض وقوع عقد بیع متعاقدین می‌توانند آن را اقاله کنند و شفیع هم می‌تواند حق شفعه خود را

اعمال کند، لذا در تعارض بین آن دو اولویت با حقی است که زودتر از دیگری به اجرا گذاشته شده است. پس، اگر اقاله پیش از اخذ به شفعه اعمال شود نوبت به اخذ به شفعه نمی‌رسد، چون اقاله آن را ساقط می‌کند؛ اما در غیر این صورت حق تقدم با شفیع خواهد بود. البته اقاله در این صورت نیز صحیح است، زیرا اجرای حق شفعه سبب تلف مبیع تلقی و بدل از مثل یا قیمت جایگزین آن می‌شود.

عقد، طرفین را مالک عوضین می‌کند و به آنها اختیار می‌دهد تا در مایملک خود تصرف کنند، این تصرف ممکن است حقوقی باشد، یعنی آنها مورد معامله را از طریق یکی از عقود به دیگری واگذار کنند. حال اگر در چنین شرایطی عقد اول اقاله شود، اثر اقاله بر معامله دوم محل سؤال است. اثر اقاله بسته به اینکه عقد دوم لازم باشد یا جایز و خیارى متفاوت است. چنانچه عقد لازم باشد، در این صورت چون هر یک از متعاقدين به تنهایی و بدون موافقت طرف دیگر نمی‌تواند آن را فسخ کند، اقاله تأثیری در آن ندارد و عقد دوم، مورد معامله را در حکم تالف قرار می‌دهد که باید به جای آن بدل داده شود. لکن چنانچه عقد دوم از عقود جایز و خیارى و یا حتی لازم مقرون به حق فسخ باشد، در این وضعیت چون برای اقاله کننده امکان فسخ عقد دوم و استرداد عین مورد معامله به مالک پیش از عقد موجود است، لذا مورد معامله تالف محسوب نمی‌شود و او مکلف است عقد دوم را فسخ و مورد معامله را مسترد و عیناً به مالک پیش از عقد تحویل دهد.

گاهی افرادی تحت عنوان دلال، کیال، وزان، ناقل و امثالهم متعاقدين را در انعقاد عقد فیما بین یاری می‌دهند و بدین لحاظ مستحق دریافت اجرتی از متعاقدين یا یکی از آنها می‌شوند. جمهور فقهای اسلامی بر این باورند که اقاله عقد، صدمه‌ای به اجرت چنین اشخاصی نمی‌زند و پس از اقاله، این افراد تکلیفی به استرداد آنچه که من باب اجرت خدمات خود گرفته‌اند، ندارند. عرف نیز آن را پذیرفته و عمل می‌کند و از نظر تحلیل حقوقی هم خدشه‌ای بر آن وارد نیست.

والحمد لله رب العالمین

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.